

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشکده حقوق و علوم سیاسی

عنوان رساله:

رویه‌های سیاسی امنیتی آلمان پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱:

حضور نظامی آلمان در افغانستان

نگارنده:

محسن موسوی خسروی

استاد راهنما:

دکتر ابومحمد عسگر خانی

استاد مشاور:

دکتر سید داود آقایی

استاد داور:

دکتر جهانگیر کرمی

رساله برای دریافت درجه کارشناسی ارشد در رشته

مطالعات اروپا

اسفند ۱۳۸۹



دانشکده حقوق و علوم سیاسی
گروه آموزشی مطالعات منطقه ای
گواهی دفاع از پایان نامه کارشناسی ارشد

هیات داوران پایان نامه کارشناسی ارشد: محسن موسوی خسروی
در رشته : مطالعات منطقه ای گرایش : اروپا
با عنوان : رویه های سیاسی امنیتی آلمان پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱: حضور نظامی آلمان در افغانستان
را در تاریخ : ۸۹/۱۲/۳

به عدد	به حروف
۱۹	هزده تا

با نمره نهایی :

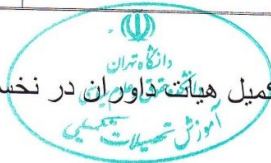
ارزیابی نمود .

۷۶

با درجه :

ردیف	مشخصات هیات داوران	نام و نام خانوادگی	مرتبۀ دانشگاهی	دانشگاه یا موسسه	امضاء
۱	استاد راهنما استاد راهنمای دوم (حسب مورد):	دکتر ابو محمد عسگرخانی	استادیار	دانشکده حقوق و علوم سیاسی	
۲	استاد مشاور	دکتر سیدداود آقایی	استاد	دانشکده حقوق و علوم سیاسی	
۳	استاد داور (یا استاد مشاور دوم)	دکتر جهانگیر کرمی	دانشیار	دانشکده حقوق و علوم سیاسی	
۴	استاد مدعو				
۵	نماینده کمیته تحصیلات تکمیلی گروه آموزشی :	دکتر احمد دوست محمدی	استاد یار	دانشکده حقوق و علوم سیاسی	

تذکر : این برگه پس از تکمیل هیات داوران در نخستین صفحه پایان نامه درج می گردد .



تقديم به:

پدر و مادرم

چکیده

قدرت‌های بزرگ پس از آنکه از دغدغه‌های امنیتی در منطقه خود رهایی یافتند به دنبال شکل‌دهی به هژمونی منطقه‌ای خواهند بود. برای شکل‌دهی منطقه‌ای، قدرت‌های بزرگ دائماً هدف پیشینه‌سازی قدرت را به هزینه دولت‌های دیگر در ساختار بین‌الملل دنبال می‌کنند. آلمان پس از اتحاد مجدد و غلبه بر ناامنی‌های منطقه‌ای اروپا در دهه ۱۹۹۰ سعی داشت تا هژمونی منطقه‌ای خود را شکل دهد. اولین اقدام قدرت‌های بزرگ در شکل‌دهی هژمونی منطقه‌ای، به تحت کنترل خود در آوردن وضعیت موازنه ناامنی در منطقه است. آلمان در دهه ۱۹۹۰ با دخالت مؤثر در فرایند همگرایی اروپا سعی داشت وضعیت ناامنی اروپا را تا حد ممکن با توجه به قدرت خودش کنترل کند. نگارنده در این رساله ابزارهای رسیدن به چنین هدفی را پرداخته است: روابط فرآتلانتیک، اتحادیه اروپا و ساختارهای نهادی امنیتی و سیاسی آن، و در نهایت روابط با روسیه. آلمان پس از آنکه موفق شد به سیاست خارجی و امنیتی مشترک (CFSP) و سیاست امنیتی و دفاعی اروپا (ESDP) و بعلاوه تسلط بر فرایند الحاق اعضای جدید به اتحادیه اروپا دست یابد و تا حدودی سطح و پیشبرد وضعیت موازنه ناامنی در اروپا را تحت کنترل خود درآورد، توجه خود را پس از آن به خارج از اتحادیه اروپا معطوف داشت. حادثه‌ای که به چنین تغییری در کنش آلمان کمک کرد، ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بود. از آن به بعد آلمان همراه با گروه ائتلاف موازنه‌گرهای فلات قاره‌ای از وضعیت موازنه ناامنی در مناطق دیگر جهان سود می‌برد. اما فرض بر این است که آلمان به علت مشکلات داخلی توانایی آن را ندارد تا از ایجاد موازنه‌های ناامنی جدیدی استقبال کند. البته موازنه جنگی در این صورت شکل می‌گیرد با هدف موازنه اقدامات یکجانبه‌ی قدرت‌های دیگر نیز خواهد بود.

کلید واژگان: رویه سیاسی امنیتی آلمان، رئالیسم نئوکلاسیک، رئالیسم تهاجمی، موازنه ناامنی، موازنه جنگ

فهرست مطالب

۱	فصل اول: مقدمه
۲	مقدمه
۲	سؤال اصلی
۲	فرضیه اصلی
۳	چهارچوب تحلیلی رساله
۴	گونه‌شناسی رئالیسم
۸	رئالیسم نئوکلاسیک
۱۱	رئالیسم ساختاری تهاجمی
۱۴	مقایسه تصورات رئالیست‌های ساختاری از قدرت
۱۸	استراتژی‌های بقا
۱۹	استراتژی‌های تمکین قدرت
۲۱	استراتژی‌های کنترل متجاوز
۲۹	مدل اروپایی‌سازی
۳۰	مرور تحقیقات پیشین
۳۷	موازنه جنگ
۳۸	موازنه ناامنی
۴۲	نتیجه‌گیری

فصل دوم: سیاست آلمان در قبال اتحادیه اروپا..... ۴۳

مقدمه ۴۴

نگاهی به همگرایی اروپا..... ۴۴

نگاه آلمان به سیاست خارجی و امنیتی مشترک ۴۵

نگاه آلمان به سیاست امنیتی و دفاعی اروپا..... ۵۴

گسترش اتحادیه اروپا ۶۱

تحولات سیاسی امنیتی آلمان و بوندسور ۶۷

سند سفید ۱۹۹۴ ۶۷

کمیسیون ویزساگر ۶۹

مرکز تحول بوندسور ۷۱

سند سفید ۲۰۰۶ ۷۲

نتیجه‌گیری ۷۵

فصل سوم: روابط فراتلانتیک ۷۷

مقدمه ۷۸

روابط با آمریکا ۷۸

روابط با ناتو ۸۴

منافع آلمان در گسترش ناتو ۹۲

نتیجه‌گیری ۹۶

فصل چهارم: روابط با روسیه.....	۹۸
مقدمه.....	۹۹
روابط با روسیه.....	۹۹
نتیجه‌گیری.....	۱۰۸
فصل پنجم: ائتلاف موازنه‌گرهای فلات قاره‌ای.....	۱۱۱
مقدمه.....	۱۱۲
حضور نظامی آلمان در افغانستان.....	۱۱۳
بررسی سطح داخلی آلمان در مورد افغانستان.....	۱۱۵
پیشبرد ثبات در افغانستان.....	۱۱۹
جنگ عراق.....	۱۲۴
پرونده هسته‌ای ایران.....	۱۲۸
خیزش چین.....	۱۳۸
روابط آلمان و چین.....	۱۴۵
نتیجه‌گیری.....	۱۴۹
فصل ششم: نتیجه‌گیری.....	۱۵۳

فهرست اشکال

- شکل ۱-۱: ابزارهای سیاست خارجی آلمان..... ۴
- شکل ۱-۲: گونه‌شناسی رئالیسم..... ۷
- مدل دولت منابع-استخراجی (رئالیسم نئوکلاسیک)..... ۱۰
- جدول ۱-۱: گزینش از میان استراتژی‌های تمکین قدرت..... ۲۱
- جدول ۱-۲: گزینش بین استراتژی‌های کنترل متجاوز (از بین موازنه و واگذاری مسئولیت)..... ۲۷
- شکل ۱-۴: فرایند اروپایی‌سازی سیاست خارجی و امنیتی..... ۳۰
- شکل ۱-۵: دو گروه عمده نظریات در مورد سیاست خارجی آلمان..... ۳۷
- شکل ۱-۶: طرح رخداد موازنه جنگ و موازنه ناامنی از جانب دولت‌ها..... ۳۹
- شکل ۱-۷: ترکیبی از رفتار نظامی و غیرنظامی دولت‌ها در شکلی واحد..... ۴۱
- شکل ۲-۱: فرایند ساده شده‌ی سیاست خارجی آلمان در بروکسل..... ۵۱
- جدول ۲-۱: مکانیسم‌های آپلود سیاسی آلمان در CFSP..... ۵۱
- جدول ۲-۲: مکانیسم دانلود سیاسی آلمان در CFSP..... ۵۲
- جدول ۲-۳: مقایسه هزینه دفاعی و نیروهای مسلح آلمان نسبت به قدرت‌های دیگر..... ۷۵
- نمودار ۱-۴: کشورهای اروپایی خریدار گاز شرکت گازپروم در سال ۲۰۰۶ (به bcm)..... ۱۰۵
- جدول ۱-۴: پنج صادرکننده بزرگ تسلیحات متعارف عمده در جهان (سهام صادرات جهانی)..... ۱۰۸
- نمودار ۱-۵: تولید بالقوه مواد مخدر در افغانستان (۲۰۱۰-۱۹۹۴ (میلیون تن))..... ۱۲۰
- جدول ۱-۵: درصد سهم تولید ناخالص داخلی جهانی (درصدها به نرخ نسبی مبادله PPP)..... ۱۳۹
- جدول ۱-۵: تولید ناخالص داخلی و جمعیت قدرت‌های بزرگ در سال ۲۰۰۷..... ۱۴۰
- شکل ۱-۵: مسیر احتمالی صف‌بندی کشورهای آسیای شرقی بین ایالات متحده و چین در آینده..... ۱۴۲
- جدول ۱-۳: تولید و مصرف انرژی چین (میلیون بشکه در روز)..... ۱۴۳
- جدول ۱-۵: درصد سهم تجارت کشورهای اتحادیه اروپا با چین (۲۰۰۸)..... ۱۴۵
- جدول ۱-۵: درصد سهم تأمین‌کنندگان اصلی بودجه سازمان ملل برای عملیاتهای حفظ صلح..... ۱۴۸

علايم اختصاري

ANA	Afghan National Army
ANP	Afghan National Police
CAP	Common Agricultural Policy
CEAM	Common European Army Market
CED	Common European of Defence
CESDP	Common European Security and Defence Policy
CFSP	Common foreign and Security Policy
DAAD	German Academic Exchange Service
DDR	Disarmament, Demobilization and Reintegration
DGAP	German Council on Foreign Relations
DIAG	Disbandment of Illegal Armed Groups
ECB	European Central Bank
EEAS	European External Action Services
EMU	European Monetary Unio
ERRF	European Rapid Reaction Force
ESDP	European Security and Defence Policy
ESF	European Structural Fund
EU-3	European Union-3
FDP	Free Democratic Party
GDP	Gross Domestic Product
IAEA	International Atomic Energy Agency

ISAF	International Security Assistance Force
KSK	Kommando Spezialkräfte (Special Forces Command)
NPT	Non-Proliferation Treaty
OEF	Operation Enduring Freedom
OSCE	Organisation for Security and Co-operation in Europe
PLAN	People's Liberation Army Navy
PPP	Purchasing-Power Parity
PRTs	Provincial Reconstruction Teams
SSR	Security Sector Reform
TCA	Trade and Cooperation Agreement
WTO	World Trade Organization

فصل اول:

مقدمه

مقدمه

رنالیست‌ها معتقدند که قدرت در سیاست‌های بین‌الملل رایج می‌باشد. قدرت‌های بزرگ، مهمترین بازیگران در محاسبات رنالیست‌ها، به میزان قدرت نظامی و اقتصادی توجه دارند. علاوه بر میزان قدرتی که در اختیار داریم، همچنین باید مطمئن شد که دولت دیگری خیلی موازنه قوا را به نفع خودش تغییر ندهد. برای رنالیست‌ها، سیاست‌های بین‌الملل با سیاست‌های قدرت مترادف است. با این حال اختلافات اساسی در میان رنالیست‌ها وجود دارد. اساسی‌ترین شکاف در پاسخ به سوال ساده اما مهمی منعکس شده است: چرا دولت‌ها به دنبال قدرت‌اند؟ برای رنالیست‌های کلاسیک همچون هانس مورگنتا^۱ پاسخ فطرت بشری است. در حالیکه برای رنالیست‌های ساختاری فطرت بشری در رابطه با تمایل به قدرت دولت‌ها ارتباط ناچیزی دارد و در عوض ساختار یا معماری سیستم بین‌الملل می‌باشد که دولت‌ها را به تعقیب قدرت مجبور می‌کند.

سؤال اصلی

در این طرح پژوهشی نگارنده به دنبال بررسی رفتار سیاست خارجی آلمان می‌باشد. آلمان نقاط عطف بسیاری را در طول زندگی سیاسی خود تجربه کرده که می‌توان به شکست در جنگ‌های جهانی اول و دوم، فروپاشی شوروی و اتحاد مجدد و در نهایت تا به امروز حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ اشاره کرد. هر یک از این وقایع تأثیرات زیادی را در زندگی سیاسی آلمان داشته است که پس از مدتی حتی می‌توان تغییرات در رویه‌های سیاسی امنیتی آلمان را دید. به عنوان هدف این رساله، نگارنده انتظار دارد که پس از حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ تغییرات در رویه‌های سیاسی امنیتی آلمان را داشته باشیم. بنابراین سؤال اصلی بدین شکل است:

چگونه رویه‌های سیاسی امنیتی آلمان پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تغییر کرده است؟

^۱ Hans Morgenthau

فرضیه اصلی

آلمان پس از پایان جنگ سرد به دنبال شکل دادن به هژمونی منطقه‌ای خود در اروپا بوده است و با وقوع حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱، در سطح جهانی موازنه جنگ و موازنه ناامنی و در سطح منطقه‌ای اروپا تقویت هژمونی خود را داشته است.

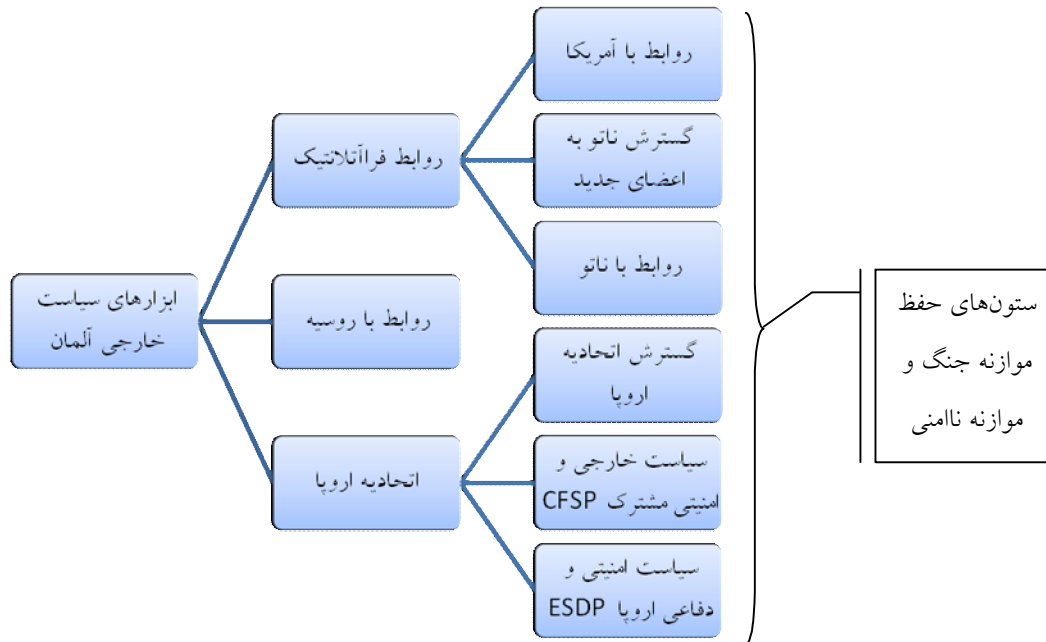
چهارچوب تحلیلی رساله

نگارنده برای پاسخ دادن به این سؤال از چهارچوب نظری رئالیسم نئوکلاسیک بهره برده است. البته باید توجه داشت که فرضیات کلی شاخه‌های متفاوت رئالیسم تا حدود زیادی به یکدیگر تشابه دارد و تفاوت رئالیسم نئوکلاسیک در بهره گرفتن از دو سطح سیستمی و داخلی (دولت) در کنار یکدیگر می‌باشد. در این چهارچوب سطح سیستمی به عنوان متغیر مستقل، سطح داخلی دولت به عنوان متغیر میانجی و رفتار سیاست خارجی به عنوان متغیر وابسته می‌باشد. در بررسی رفتار آلمان از رئالیسم تهاجمی مرشیم نیز بهره برده‌ایم. چرا که نگارنده پس از اتحاد مجدد، آلمان را به عنوان یک ابرقدرت با ابزارهای گوناگون می‌بیند که به دنبال بیشینه‌سازی قدرت خویش است. با توجه به تغییر ساختار بین‌الملل پس از فروپاشی شوروی و رشد اتحادیه اروپا در عرصه‌های متفاوت سیاسی و امنیتی، آلمان به ابزارهای گوناگونی دست یافت که دست آن را برای بازی در محیط بین‌الملل بازتر ساخت. پس از جنگ کوزوو و حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، شاهد رشد سیاست امنیتی و دفاعی اروپا هستیم که ابزار دیگری را در اختیار آلمان قرار داد. اینکه آلمان به چه شکلی از چنین ابزارهایی در سیاست خارجی خویش بهره می‌برد و حادثه یازدهم سپتامبر چه تأثیر بر اولویت‌بندی این ابزارها داشته است، سزاوار بررسی دقیقی است. در شکل زیر برخی از ابزارهای سیاسی و امنیتی مدنظرمان را نشان داده‌ایم.

بدان خاطر که روسیه نه عضو اتحادیه اروپا و ترتیبات امنیتی و دفاعی آن و نه ساختاری چون ناتو است نگارنده روابط با روسیه را به عنوان ابزاری مستقل در نظر گرفته است. از سوی دیگر قدرت نظامی روسیه می‌تواند تا حدودی وزنه برابر در مقابل قدرت نظامی آمریکا باشد. روشن است که عکس این فرضیه هم صادق می‌باشد و تنها به موازنه این دو دولت از سوی آلمان نیاز داریم، که کاهش نفوذ آمریکا و روسیه در اروپا نتیجه‌اش خواهد بود.

پس از حادثه یازدهم سپتامبر، نگارنده با توجه به تئوری مرشیم فرض را بر آن گرفته است آلمان به همراه دیگر متحدان غربی خود با تکیه بر ناتو به ایجاد ائتلاف موازنه‌گرهای فلات قاره‌ای مستقر در افغانستان دست زده‌اند. چنین ائتلافی اوج سیاست پیشینه‌سازی قدرت آلمان می‌باشد که از نظر مرشیم جهت بازداشتن از رشد قدرت‌های بالقوه هژمون منطقه‌ای در قاره‌های دیگر شکل می‌گیرد.

شکل ۱-۱: ابزارهای سیاست خارجی آلمان



قبل از حادثه یازده سپتامبر نیز به تلاش‌های آلمان در شکل دادن به سیستم امنیتی اروپا اشاره داریم که از نظر مرشیم هدف اولیه آلمان دستیابی به هژمونی منطقه‌ای می‌باشد. تحولات بالکان در دهه ۱۹۹۰ تسهیل کننده این امر بود. البته در این دوره آلمان نقش آمریکا را در قاره اروپا به عنوان موازنه‌گر فلات قاره‌ای می‌پذیرد اما با گذشت زمان سعی دارد که هژمونی خود را در این قاره تثبیت کرده و درعوض از نقش موازنه‌گر فلات قاره‌ای آمریکا بکاهد. افغانستان و سپس عراق دو مثال خوب می‌باشند. افغانستان، توجه آمریکا را از اروپا کاست و در عوض بیشتر به مناطق آسیایی و خاورمیانه معطوف گشت. رشد چین، پرونده هسته‌ای ایران و ناامنی‌های بالقوه یا بالفعل دیگر، مواردی است که خود به خود توجه بین-

الملل را از رشد نفوذ آلمان در اروپا دور کرده و در عین حال به آلمان نقش‌های تازه‌ای را در عرصه بین‌الملل اعطا می‌کرد.

گونه‌شناسی رئالیسم

در طول دهه ۱۹۹۰ برای بسیاری از دانشمندان و محققان به نظر می‌آمد که جهان به سرعت صلح-آمیزتر شده و اینکه تفکر رئالیسم در حال زوال می‌باشد. گفته می‌شد که سیاست‌های بین‌الملل با پایان جنگ سرد تغییر شکل یافته است. جهانی‌سازی نظم اقتصادی به طور فرضی دولت‌ها را در شبکه‌هایی مرتبط ساخته است که برخی حتی پایان حتمی رئالیسم را پیش بینی کرده بودند. برخی دیگر عقیده داشتند که برای اولین بار نخبگان غربی درباره سیاست‌های بین‌الملل با استفاده از واژگان امیدوارکننده و همیارانه‌تری تبادل نظر می‌کنند و اینکه جهانی‌سازی اطلاعات شیوع و گسترش آن رهیافت جدید را تسهیل کرده است. همچنین بسیاری بحث کردند که دموکراسی‌ها در سراسر جهان گسترش یافته‌اند، چرا که دموکراسی‌ها با یکدیگر نمی‌جنگند و ما به پایان تاریخ رسیده‌ایم. هنوز برخی‌ها معتقداند که سرانجام ظرفیت نهادهای بین‌الملل چنان توسعه می‌یابد که قدرت‌های اصلی بر طبق حاکمیت قانون نه بر الزامات رئالیسم عمل می‌کنند (Dunne et al, 2007: 86).

به دنبال حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ چنین خوش‌بینی محدود شد، اگر چه تماماً ناپدید نشد و رئالیسم برگشت بسیار خوبی را بدست آورد. خیزش آن درست در رویدادی است که تقریباً هر رئالیستی با جنگ عراق مخالفت کرده بود؛ حادثه‌ای که به فاجعه استراتژیکی برای ایالات متحده آمریکا و پادشاهی متحده تغییر یافت. اما مهمتر اینکه دلیل اندکی بر این ادعا وجود دارد که جهانی‌سازی یا نهاد های بین‌المللی، دولت را زمین‌گیر کرده است. در واقع دولت آینده‌ی مثبتی خواهد داشت چرا که ناسیونالیسم دولت را جلال داده و ایدئولوژی سیاسی قدرتمند باقی می‌ماند. حتی در اروپای غربی که یکپارچگی اقتصادی بی-سابقه‌ای به وجود آمده، دولت سرزنده است (Dunne et al, 2007: 86).

با توجه به گسترش مطالعات و تحقیقات در حوزه مکتب رئالیسم، ابهام بیشتری را در واژگان و مفاهیم جدید شاهد می‌باشیم که گنجی بیشتری را برای محققان ایجاد کرده است. محققان تمرکز اصلی

در تحقیقات و دیدگاه‌های مختلف خود را بر روی چگونگی طبقه‌بندی و درک روابط بین شاخه‌های مختلف رئالیسم داشته‌اند؛ که به تلاش‌های بسیاری برای تصریح دوباره نقطه‌نظرات و مفروضات منجر شده است و مفاهیم خیلی جدیدی را در رابطه با طبقه‌بندی تئوری‌های مختلف معرفی می‌کند. از یکسو آنقدر شاخه‌های مختلف رئالیسم وجود دارد که اختلاف فراوانی را در میان آثار محققان مکتب رئالیسم منعکس می‌کند. از سوی دیگر، هنوز نشانه‌هایی از برخی اختلافات و تصورات نادرست یافت می‌شود که توسط محققان رئالیستی متفاوتی نتیجه گرفته شده است؛ به خصوص در مورد چگونگی تعریف و طبقه‌بندی کردن گرایش‌های رئالیسم. بر خلاف روشنی و صراحت به کاربرده شده در مکاتب اندیشه روابط بین‌الملل، طبقه‌بندی که محققان برای مکتب رئالیسم به کاربرده‌اند مبهم و نادرست می‌باشد. برای مثال جان مرشیم^۱ تلاش کرد تا بین سه شاخه مختلف از رئالیسم تمایز قائل شود: رئالیسم فطری^۲، رئالیسم تهاجمی^۳ و رئالیسم تدافعی^۴. رئالیسم فطری می‌تواند به عنوان تمایزی در رابطه با مفروضات تئوریک‌اش یا در رابطه با واحدهای تحلیل‌اش دیده شود. رئالیسم تهاجمی و تدافعی در رابطه با فرضیه نسبت داده به تمایل دولت برای کسب قدرت متمایز شده است (Feng and Ruizhuang, 2006: 111-2).

بر طبق معیاری که مرشیم در ارتباط با نیاز دولت برای قدرت به کار برده است، رئالیسم کلاسیک فطری مورگنتا باید به عنوان رئالیسم تهاجمی طبقه‌بندی شود، همانطور که مورگنتا استدلال کرد دولت‌ها به دنبال آنند تا قدرتشان را بیشینه سازند. از سوی دیگر وقتی سطح تحلیل به عنوان معیار اصلی به کار رود، هر دوی رئالیسم تهاجمی مرشیم و رئالیسم تدافعی کنت والتز^۵ باید به عنوان رئالیسم ساختاری طبقه‌بندی شوند. حال آنکه هر دو بر سیستم بین‌الملل و محدودیت‌های ساختاری تاکید دارند. طبقه‌بندی‌های به کار برده شده توسط دیگر محققان نیز، به صراحتاً از منبع تصور اشتباه در موضوع مورد مطالعه می‌باشند. برای مثال استفن بروکس^۶، رئالیسم مدرن را به نئورئالیسم و رئالیسم پست کلاسیک

^۱ John J. Mearsheimer

^۲ Human nature realism

^۳ Offensive realism

^۴ Defensive realism

^۵ Kenneth N. Waltz

^۶ Stephen Brooks

تقسیم کرد، در حالیکه گیدن رز^۱ طبقه بندی نئورئالیسم و رئالیسم نئوکلاسیک را به کار برده است (Feng and Ruizhuang, 2006: 112).

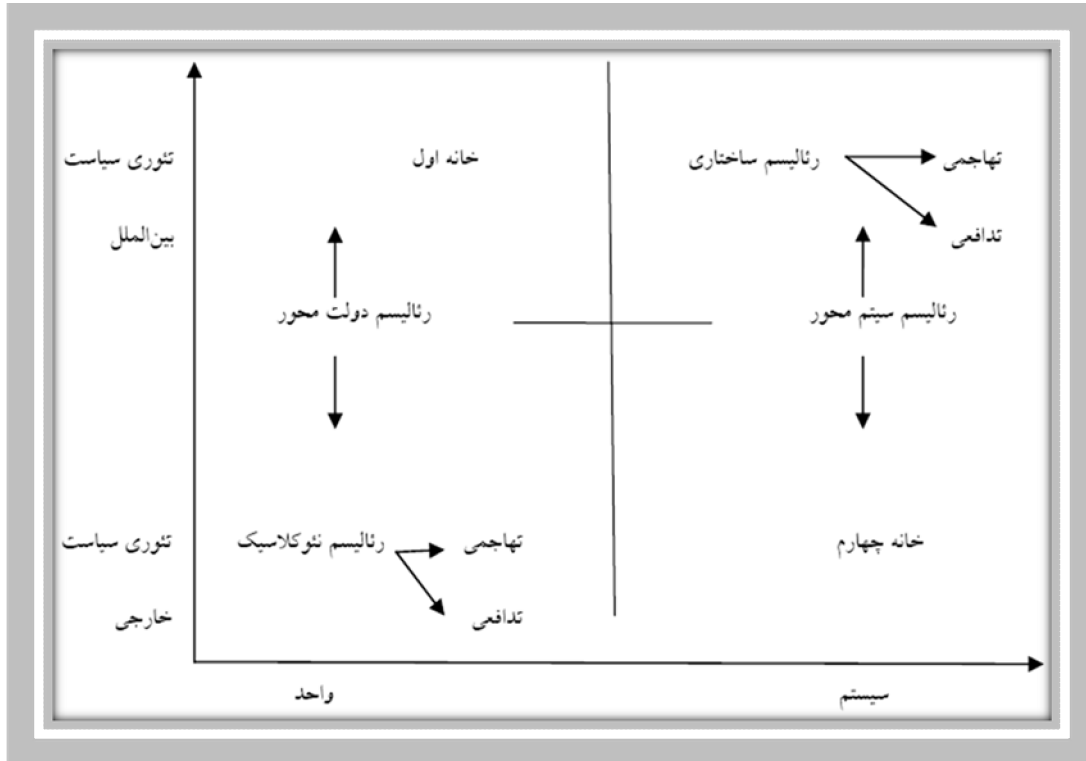
لیو فنگ و ژانگ روپژوانگ (۲۰۰۶) در مقاله خود با عنوان "گونه شناسی‌های رئالیسم"، سه معیار را برای گونه‌شناسی مکتب رئالیسم معرفی می‌کنند: "سطح تحلیل و انواع متغیرهای مستقل"، "متغیرهای وابسته" و "فرضیات نظری". با به کار بردن معیار سطح تحلیل و متغیرهای مستقل، مکتب رئالیسم را می‌توان به سه شاخه تقسیم کرد: رئالیسم فطری، رئالیسم دولت محور^۲ و رئالیسم سیستم محور^۳. با به کار بردن معیار متغیرهای وابسته، دو طبقه‌بندی گسترده‌ای را از پدیده‌هایی که تئوری‌های رئالیستی سعی دارند تا توضیح دهند، متمایز می‌کنیم: تئوری سیاست بین‌الملل و تئوری سیاست خارجی. بر طبق آن، تمرکز اولی بر رئالیسم ساختاری است در حالیکه دومی بر رئالیسم نئوکلاسیک اشاره دارد. با به کار بردن فرضیات نظری، در رابطه با مفروضات مرتبط با اینکه آیا کشورها به دنبال امنیت یا قدرت می‌باشند، تمایز عمده‌ای پدیدار شده است. این مفروضات به بخش مهمی در ارتباط با هر دوی رئالیسم ساختاری و نئوکلاسیک اشاره دارد: بین رئالیسم تهاجمی و تدافعی (Feng and Ruizhuang, 2006: 112-3).

^۱ Gideon Rose

^۲ State-centric realism

^۳ System-centric realism

شکل ۱-۲: گونه‌شناسی رئالیسم



در ارتباط با اینکه معیارهای مختلف و روابط و اختلافات بین شاخه‌های متفاوت رئالیسم را بهتر درک کنیم، نموداری ارائه داده‌ایم که گونه‌شناسی مان را نشان می‌دهد. نمودار به چهار بخش مبتنی بر اختلافات در متغیرهای مستقل و وابسته تقسیم شده است. همانطور که شکل زیر نشان می‌دهد، متغیر مستقل که نقطه آغازین برای رئالیسم می‌باشد، دو بعد دارد: سیستم و واحد. در حالیکه متغیر وابسته به عنوان پدیده‌ای که توضیح داده می‌شود، از سیاست‌های بین‌الملل یا سیاست خارجی تشکیل شده است. در امتداد این دو بعد شاخه‌های متفاوتی از رئالیسم واقع شده‌اند. پس از آنکه متغیرهای مستقل و وابسته برای شاخه خاصی از تئوری تعیین شدند، آنها می‌توانند در یکی از چهار فضای روی نمودار واقع شوند؛ بنابراین به طور واضحی تمایزات مختلف در بین مکتب رئالیسم نشان داده می‌شود. فضای خالی در موقعیت اول و چهارم بدان دلیل نیست که هیچ تلاشی در مکتب رئالیسم جهت ترسیم تئوری سطح دولت برای سیاست‌های بین‌الملل یا تئوری سطح سیستم به جهت سیاست خارجی نبوده، بلکه فضایی برای تلاش در این دو عرصه باقی می‌ماند تا به شاخه‌های کاملی از رئالیسم توسعه یابند (Feng and Ruizhuang, 2006: 132-4).